

# تصویرگر فقط ۴ دقیقه فرصت دارد



اشاره:

در این نشست که در تاریخ ۸۳/۱/۲۶، با حضور کاظم طلائی، رویا بیژنی، فریبا زرین قلم، حسین نظری و جمعی از تصویرگران کتاب کودک و نوجوان برگزار شد، آثار علی خدایی و حمید رضا بیدقی، مورد بررسی قرار گرفت.

دیدم، اما نویسنده‌ها بیشتر بودند و من هم از نویسنده‌ها تشکر کردم. راستی، از مسافران بولونیا چه خبر؟ هر کس خبری دارد، بفرماید. گویا آقای فرشید شفیع‌ی رفته‌اند بولونیا و خانم خلعتبری از انتشارات شباویز. دوستان خبر دارند؟

**رویا بیژنی:** من فقط می‌دانم که خانم خلعتبری رفته‌اند بولونیا و جایزهٔ افق‌های تازه را گرفته‌اند. این جوری که من شنیده‌ام، هر سال ناشری را انتخاب می‌کنند که تصویرگرهای متعددی دارد. امسال هم انتشارات شباویز این جایزه را برده و خانم خلعتبری هم رفته‌اند که جایزه‌شان را بگیرند. **اکرمی:** شما از طرف همهٔ ما به ایشان تبریک بگویید. جایزه افق‌های تازه، جزو جوایز اصلی نمایشگاه بولونیا است در کنار جایزهٔ «راگاتزی» که به تصویرگری داده می‌شود. جایزهٔ افق‌های تازه، به مجموعه عوامل پدیدآورنده کتاب داده می‌شود. در واقع، هم تصویرگری، هم لی آت کتاب و هم متن و... همهٔ این‌ها در نظر گرفته می‌شود. اگر یادتان باشد، سال قبل، کتاب آقای خائف این جایزه را گرفت: «حکایت نامه». امسال اولین باری است که یک ناشر از بولونیا جایزه می‌گیرد در زمینهٔ افق‌های تازه یا در زمینهٔ جوایز اصلی.

**جمال الدین اکرمی:** با سلام، خوشامد می‌گوییم به آقای حمید رضا بیدقی و آقای علی خدایی، تصویرگران خوب امروز ما. شباهت‌هایی بین کار این دوستان، از جهت مخاطب‌شناسی و گروه سنی‌ای که برایش کار کرده‌اند، وجود داشت و به همین دلیل، ما کارهای این دو بزرگوار را در کنار هم برای بررسی انتخاب کردیم. البته قبل از آن، اخبار تصویرگری را طبق روال همیشگی، رد و بدل خواهیم کرد. خبری که خودم دارم، به برگزاری جلسه بزرگداشت آقای مکتبی مربوط می‌شود در خانهٔ هنرمندان. در واقع، برای خانم ژانت میخائیلی و آقای مکتبی، در نمایشگاه ادواری انجمن تصویرگران، مراسم بزرگداشتی انجام شد که من در آن جا تصویرگر کمتر

آقای مکتبی اختصاص داشت. نمایشگاه بعدی مربوط به کدام هنرمند و چه زمانی است؟

**نظری:** چهارم تا هفتم مرداد ماه است. اگر کانون با ما همکاری خوبی داشته باشد، دوست داریم که آثار آقای صادقی را ارائه کنیم که بیشتر با کانون کار کرده. باید تصاویر را از کانون بگیریم، چون همه کارها در موزه است.

**اکرمی:** خبر دیگر این که از طرف جشنواره کتاب‌های درسی، بزرگداشت آقای کلانتری برگزار می‌شود. ویژه نامه‌ای برای آقای کلانتری به چاپ رسیده و قرار است که از ایشان تقدیر شود در ضمن نمایشگاه. جلسه را به طور رسمی شروع می‌کنیم. آقای خدایی، خواهش می‌کنم یک بیوگرافی خیلی ساده از خودتان و فعالیت‌هایی که داشتید، ارائه بدهید تا بعد برویم سراغ دیدن تک تک کارهای‌تان.

**علی خدایی:** با سلام خدمت دوستان. من کار تصویرسازی را تقریباً از سال ۶۵ شروع کردم. این تصویری که می‌بینید، مربوط به سال ۶۵ است. قصه‌ای است از آقای مجید راستی به اسم «گنجشک» که نشر نهاد هنر و ادبیات آن را چاپ کرده. تصویر شماره ۲، کاری است به اسم «شوخی با حیوانات»، نوشته و نقاشی خودم. کار طنزی است و توسط نشر شیفته، در سال ۷۰ چاپ شده.

**اکرمی:** آقای خدایی، یکی از چیزهایی که کارهای شما را جذاب می‌کند، وجود طنز خیلی بچه‌گانه آن است. تصویر بعدی، از کتاب «خورشیدخانم کجایی؟»، نوشته خانم افسانه شعبان نژاد است که سال ۱۳۷۱، توسط نشر سروش چاپ شده. این اولین گربه‌ای است که در نقاشی‌های‌تان وارد شده. درست است؟

## خیلی بدم می‌آید که دو تا تکنیک یک جور باشد.

### این ناشر ژاپنی به ما گفت که

«بزرگ‌ترین جای دنیا» خیلی موفق بوده و فروش خیلی خوبی داشته.

شما سه چهارم‌تای دیگر با این تکنیک کار کن.

گفتم: من این کار را نمی‌کنم.

**خدایی:** قبلاً هم بود، ولی در مجلات؛ کیهان و غیره. بله، این جا اولین بار است که در کتاب می‌آید.

**اکرمی:** جالب است. این کاراکترگر به و بازی‌هایی که با این گربه انجام می‌شود، در کار آقای خدایی خیلی نقش دارد.

**خدایی:** تصویر بعدی، از کتاب «از برگ گل بهتر»، اثر آقای «ناصر کشاورز» است که سال ۷۶ در نشر سروش چاپ شده. این تصویر هم از کتابی صرفاً تصویری است به اسم «چی مثل چی؟» که براساس تشابه اشیا با بعضی از حیوانات شکل گرفته. من این کار را در سال ۷۰ انجام دادم، ولی تا آمد منتشر شود، دیدیم سال ۷۷ شده! این کتاب را نشر کانون درآورده. جالبی این کار در این است که خود شکل اشیا حفظ شده؛ یعنی ما قوری را می‌بینیم و در کنار آن مرغ هم می‌بینیم با آبرنگ و مداد شمعی کار شده.

**اکرمی:** آقای خدایی ما مجموعه کتاب‌هایی از شما در کارهای‌مان داریم به نام «دوباره نگاه کن» که خیلی دوست داشتنی است؛ چون حس تصویری دارد. این کارها از نقاشی دور و به فضای تجسمی و حجمی نزدیک می‌شوند. همان طور که گفتم، حس‌های بصری جالبی دارد و حتی بعضی

**اکرمی:** بعضی از دوستان از برگزاری نمایشگاه‌ها و جشنواره‌ها اطلاعی ندارند. از جمله آقای بیدقی که از کم و کیف برگزاری مثلاً جشنواره تصویرگری کتاب‌های درسی اطلاعی نداشتند. نمی‌دانم آقای بیدقی، ما باید از انجمن تصویرگران گله کنیم یا...؟

**بیدقی:** سیستم اطلاع رسانی ضعیف است. من خدمت‌تان عرض کردم. دوستان به هم «ایمیل»‌های نوروزی و Message می‌فرستند. برای حال و احوال کردن، ولی هیچ‌کس به دیگری نمی‌گوید که آقا مثلاً فلان جا جشنواره هست. من در روزنامه این خبر را دیدم، ولی به صرف دیدن یک خبر در روزنامه که آدم نمی‌تواند شرکت کند. من خودم بازرسی انجمن تصویرگران هستم، ولی خبر نداشتم که فرم این جشنواره چگونه به دست من خواهد رسید.

**اکرمی:** آقای بیدقی، ما گله‌ای از انجمن تصویرگران داریم و از شما به عنوان بازرسی انجمن، خواهش می‌کنیم که به این گله ما رسیدگی کنید. می‌دانید که کمیته‌های زیر مجموعه یک انجمن، هر چه زودتر باید تشکیل شود. از جمله این کمیته‌ها، کمیته روابط داخلی است (حالا به روابط خارجی اش کاری نداریم). یکی از کارهای کمیته روابط داخلی انجمن تصویرگران، این است که تمام اعضا را از رویدادهایی که مربوط به تصویرگری است با خبر کند. خوب، وقتی چنین کمیته‌ای هنوز تشکیل نشده، چنین مشکلاتی هم پیش می‌آید دیگر.

**بیدقی:** من این را خدمت شما بگویم (بدون هیچ جانبداری عرض می‌کنم) که انجمن تصویرگران یکی از بهترین انجمن‌ها خواهد شد با توجه به بچه‌هایی که دارند در آن فعالیت می‌کنند. تا آن جا که من می‌دانم، تشکیل تمام این کمیته‌ها پیش‌بینی شده است و دوستان هم ثبت نام کرده‌اند. منتهی باید این حرکت شروع شود. بچه‌ها واقعاً دارند کار می‌کنند.

**اکرمی:** ما به آقای حسین نظری مدیر اجرایی انجمن تصویرگران هم خوشامد می‌گوییم. آقای نظری، شما که تشریف نداشتید، یکی از دوستان گله می‌کردند که چرا نامه‌ها نمی‌رسد و از اطلاع رسانی و خبر جشنواره‌ها گله داشتند.

**نظری:** با عرض سلام خدمت دوستان. در مورد تماس گرفتن که من واقعاً شرمندم؛ چون کارهای انجمن فقط روی دوش من یک نفر است و تعداد دوستان آن قدر زیاد است که به همه نمی‌توانیم زنگ بزنیم. در مورد رسیدن نامه‌ها، دعا کنید رئیس

پست جمهوری اسلامی عوض شود و کس دیگری بیاید که خوش قول باشد! چون هر دفعه که ما می‌پرسیم، می‌گویند دو یا سه روزه کارها دست دوستان می‌رسد، اما مثلاً کاردتی که ما پنجم عید پست کردیم، برای خیلی از تصویرگران، دیروز یا پریروز رسیده!

**اکرمی:** آقای نظری، در مورد جشنواره‌هایی که برگزار می‌شود، آیا شما به همه اعضای انجمن خبر می‌دهید که شرکت کنند؟ چون خیلی از آن‌ها نمی‌دانند. اصلاً آیا این کار جزو وظایف انجمن هست؟

**نظری:** البته، در مورد جشنواره‌هایی که خودمان داریم، بله. حتماً به همه دوستانی که آدرس‌شان را داریم، خبر می‌دهیم. علاوه بر این، به روزنامه‌ها و جاهای دیگر هم خبر می‌دهیم. درباره جشنواره تصویرسازی آموزش و پرورش هم باز خودمان در انجمن به دوستانی که سوال می‌کردند، می‌گفتیم. خود آموزش و پرورش هم که الحمدلله تبلیغاتش خیلی وسیع بود و دیگر تقریباً همه دوستان خبردار شده بودند.

**اکرمی:** خیلی ممنون آقای نظری. می‌خواهم از طرف جمع از شما تشکر کنم به خاطر برگزاری نمایشگاه ادواری که به کار خانم میخائیلی و



وقت‌ها به نظرم رسیده که مثلاً آهنگ صدای قورباغه و قوری، خیلی به هم نزدیک است. نوعی حس آمیزی وجود دارد بین اشیا و آهنگ شعرها. خدایی: بر اساس همین موضوع، انیمیشن هم کار کرده‌ام. تصویر بعدی، باز هم از کتاب «چی مثل چی؟» است.

اکرمی: آقای خدایی، رنگ‌آمیزی‌های‌تان همیشه مرا به یاد گل سر دختر بچه‌ها می‌اندازد. دیده‌اید که بعضی‌ها پولک‌های خیلی رنگارنگ دارد؟ البته، خیلی دشوار است که این ذرات رنگی کنار هم قرار بگیرد. به نظر من، خیلی خوشایند است؛ به خصوص این که آهنگ خوبی در مجموع ایجاد می‌کند. خدایی: تصویر بعدی، از کتاب «آخرین موج» است، راجع به حضرت نوح، از آقای محسن هجری که در سال ۷۷، توسط انتشارات کانون منتشر شده.

اکرمی: آقای خدایی، این آدم‌ها که در زمان حضرت نوح زندگی نمی‌کرده‌اند؟ یک جور بازگشت دارد به گذشته؟ یکی از چیزهایی که جایش واقعاً در تصویرگری امروز ما خالی است و من خیلی به آن عقیده دارم، سفید خوانی است. در کار شما این تفکیک دیده می‌شود. سفید خوانی در دههٔ چهل، عنصر اصلی تصویرگری است و در کارهای آقای ممیز به شدت به چشم می‌خورد. هم چنین، در کار آقای مثقالی و حتی در کار آقای کلانتری هم دیده می‌شود، ولی الان در اغلب تصویرها، تمام زمینه پر از رنگ می‌شود و انگار اهمیت متن از یاد می‌رود.

خدایی: تصویر بعدی، از مجموعهٔ شعری است از آقای کشاورز، به نام «گرچه به من میو داد» که در سال ۷۸، توسط نشر افق چاپ شده. در خود شعر هم نوعی بازیگوشی وجود دارد و من سعی کردم این بازیگوشی در تصاویر هم باشد.

اکرمی: فوق العاده شعرهای زیبایی دارد. یکی از شعرهایش را می‌خوانید؟

خدایی: شما خودتان بخوانید، بهتر است؛ چون ممکن است من وزنش را رعایت نکنم.

اکرمی: من این کتاب را خیلی دوست دارم. یکی از نمونه‌های موفق بازی‌های زبانی در شعر کودک ماست. از معدود کتاب‌هایی است که تصویر پا به پای متن می‌آید و همان بازی‌ها در تصویر هم دیده می‌شود. این هم شعری از این کتاب:

دویدم و دویدم به گربه‌ای رسیدم

گرچه به من میو داد  
توپ رو جوجو داد  
میو رو دادم به گوشا  
گوشای بچه موشا

هیچ‌چانه‌هایی را که در شعر کودک هست، شعرهای بی معنی مثل اتل متل، آقای کشاورز، آن‌ها را گسترش داده است. می‌بینید که از نوعی بازی گوشه زبانی برخوردار است که کم‌تر شاعری در شعر امروز بچه‌ها، به آن توجه می‌کند که بچه‌های پیش‌دستانی یا دبستانی، خیلی به این جور بازی‌های زبانی علاقه دارند. آقای خدایی، اگر راجع به متن و تصویر مطلبی دارید، بفرمایید.

خدایی: در کار من هم یک اتفاقی افتاد و در واقع، کار جدیدی بود. این که تصاویر بدون این که پس‌زمینه‌ای داشته باشند، معلق در فضا بازی کنند، برایم خیلی دوست داشتنی بود. هنگام کار روی این کتاب، خیلی راحت و آزاد بودم.

اکرمی: تمام حیواناتی که در داستان‌های ما ممکن است دشمن هم باشند، در تصاویر شما خیلی با هم مهربان هستند. نمی‌دانم به خاطر شخصیت خودتان است؟ خودتان که همیشه به نظر من کم صحبت، اما بسیار مهربان آمده‌اید. این خاطره‌ای است که در ذهن من دارید. هیچ کدام از حیوانات شما با خشم به دیگری نگاه نمی‌کنند و یا خشونت در آن‌ها نیست. مثلاً گربه شما به جای این که ماهی تنگ آب را بخورد، با آن بازی می‌کند.

خدایی: شاید نگاه من باشد به دنیا. دوست دارم دنیا این طوری باشد. شاید ایده‌آل‌های آرمان شهر من باشد. تصویر بعدی، از کتاب «سرزمین ما ایران» است، اثر خانم فروزنده خداجو که در سال ۷۹، در نشر کانون چاپ شده. داستان‌هایی است راجع به مناطق مختلف ایران.

اکرمی: آقای خدایی، تصاویر این کتاب هم خیلی ایرانی است؛ مخصوصاً تصاویری که فرش‌های دست بافت عشایری در آن به چشم می‌خورد.

خدایی: تصویر بعدی، باز هم از مجموعهٔ «گرچه به من میو داد» است؛ منتهی با یک حال و هوای دیگر، به اسم «دویدم و دویدم به یک پلنگ رسیدم»، کار آقای ناصر کشاورز که در سال ۸۰ توسط نشر افق چاپ شده. اما تصویر بعدی، از کتابی است که تقریباً می‌شود گفت یک کتاب صرفاً

در تصویر بعدی می‌بینیم که این کوه یا تپه نبوده بلکه کوهان شتر بوده. در تصویر بعدی، ترسیده‌اند و دارند فرار می‌کنند. البته باید کتاب را دید و ورق زد تا این جا بیفتند.

تصویر بعدی، از یک کتاب آموزشی است، کار آقای خسرو نژاد، به اسم «هم این و هم آن» که فکر می‌کنم امسال منتشر شده باشد، ولی من خودم هنوز ندیدم این کتاب را انتشارات به نشر چاپ کرده.

**یکی از حاضران:** اگر برای این تصویر متن نوشته شود، آیا متن، زیر زمینه رنگی می‌آید؟

**خدایی:** به صورت منفی می‌آید؛ یعنی به صورت سفید.

**یکی از حاضران:** آیا برای بچه‌های با این سن که مخاطب این کتاب هستند، ضرر ندارد؟

**خدایی:** در این تصویر، شب شده است و این شب، خیلی اهمیت دارد در این داستان. من لازم دیدم که این کار را بکنم و متن هم که می‌آید، یکی، دو جمله است. درست است که تضاد و کنتراستش خیلی زیاد است، اما من فکر می‌کنم خیلی لطمه نمی‌زند به خواندن بچه‌ها. تصویر بعدی، از کتاب «تکه کاغذهای رنگی» است که نویسنده‌اش خودم هستم. این کتاب در سال ۸۲، توسط نشر کانون چاپ شده. موضوع این کتاب جالب است. از یک تکه کاغذ شروع می‌شود که بریده شده و بعد می‌بینیم که شبیه چیزی است؛ شبیه یک جوجه بعد جوجه شروع می‌کند به جیک جیک کردن و بعد خود این نقاش دنبال مادر می‌گردد برای او. همین طور تکه کاغذهای دیگری می‌آورد که برگردد پیدا کند و کلی نمونه‌های دیگر ساخته می‌شود. وقتی مرغ پیدا می‌شود، می‌بیند جوجه نیست. گربه هم این جا نقش دارد. برای این که در تصویرهای دیگر، گربه را می‌بینیم که دارد سرک می‌کشد. شاید این توهم ایجاد شده باشد که گربه می‌خواهد جوجه را بگیرد. وقتی هم می‌بینیم

### طلایی:

**متاسفانه الان شرایطی به وجود آمده که**

**خیلی‌ها سراغ کامپیوتر می‌روند. هم سهل‌الوصول تر است،**

**هم رنگ‌ها را خیلی سریع می‌شود اصلاح کرد.**

**ولی آن شیوه‌ای که آقای بیدقی کار می‌کند،**

**هم منحصر به فرد است، هم این که**

**استفاده صحیح از کامپیوتر است**

همه حیوان‌ها هستند و فقط جوجه و گربه نیستند، این توهم بیشتر می‌شود که گربه، جوجه را گرفته. بعد در تصویر آخر، می‌بینیم که این اتفاق نیفتاده، بلکه گربه و جوجه داشتند با هم قایم باشک بازی می‌کردند. جوجه هم مشکلش این بوده که دنبال هم‌بازی می‌گشته. در واقع، این کاری است که هم آموزش می‌دهد به بچه‌ها که بتوانند با تکه کاغذ کار کنند و هم این که داستانی همراهش دارد.

**اکرمی:** به نظر من فکر، خیلی زیباست.

**خدایی:** بله، این آخرین کارم هست و خودم هم از آن راضی‌ام. تصویر بعدی هم از همین کتاب «تکه کاغذهای رنگی» است. این جا همان تکه کاغذ را داریم که شبیه کفش است و همین که آن را چرخانیم، شبیه روباه شده. هر تکه کاغذی شبیه چند موضوع و حیوان می‌شود. تصویر بعدی، از کتاب «امیرکبیر» است، کار آقای نقی سلیمانی که در انتشارات مدرسه، زیر چاپ است.

**اکرمی:** این تصویر را فقط از رنگ آمیزی صورتش می‌شود فهمید که کار شماس: یک خرده هم شلوار. کار گرافیکی خیلی قشنگی است.

تصویری است و بر اساس تشابه شکل کلمات با شکل حیوانات پدید آمده، با نام «ک مثل کلاغ» تصویر بعدی هم از همین کتاب است که می‌خواستیم در موردش صحبتی کنم. من خیلی این کتاب را دوست داشتم، منتهی وقتی چاپ شد، هیچ اسم و نشانی نداشت! اسم تصویرگر روی جلد نیامده بود و قرار بود یکی دوجا به عنوان روی جلد برگزیده شود، ولی این طور نشد؛ چون کسی که کتاب را صفحه‌آرایی کرده بود، در شناسنامه کتاب، اسم خودش را به عنوان طراح جلد آورده بود!

**اکرمی:** آقای خدایی، شاید شما هم خوب بدانید که ما در دسته‌بندی درون مایه کتاب‌ها، این را جزء ادبیات مفهومی قرار می‌دهیم. ما نمونه‌هایی مثل این کتاب خیلی کم داریم که مثلاً الفباآموز یا واژه‌آموز باشد. در این جا شما یک بازی تصویری با واژه‌ها انجام دادید. شاید در زبان انگلیسی راحت‌تر باشد، ولی در ادبیات فارسی، خیلی کم دیدم. شما نمونه‌ای دیده‌اید؟

**خدایی:** خیر

**اکرمی:** یاد آن ضرب المثل معروف ایرانی می‌افتم که می‌گوید «مار این نیست» و می‌رود مار را برمی‌دارد و می‌آورد و می‌گوید: «مار این است» شما در واقع، هر دو کار را با هم انجام دادید؛ یعنی هم شکل مار را کشیده‌اید و هم صورت نوشتاری آن را به کار برده‌اید.

**خدایی:** اسم کتاب بعدی، «کلاغه به خونه‌ش نرسید» است که در سال ۸۱، توسط کانون چاپ شده. یک مجموعه شعر هم در آن هست که شعرهایش را خانم افسانه شعبان نژاد گفته. من تصاویر را اول کار کردم. قرار بود این تصاویر، بدون متن چاپ شود؛ چون خودش جنبه‌های جالبی داشت. منتهی شورای انتشارات تصمیم گرفت که کار را به خانم شعبان نژاد بدهند که او هم خیلی خوشش آمد و شعری برایش گفت. در واقع، این جزو کتاب‌هایی است که ابتدا تصویر داشته و بعد شعرش گفته شده.

**اکرمی:** آقای خدایی، شعر این کتاب خیلی قشنگ است. من خیلی شعر این کار را دوست دارم.

**خدایی:** شعر برای خودش استقلالی دارد و تصویر هم مستقل است. در عین حال، همدیگر را کامل می‌کنند.

**اکرمی:** تصویر دیگری از این کتاب هست که عروس و داماد کلاغ، دارند با هم روی درخت عکس می‌گیرند. یک کلاغ هم عکاس است. آن تصویر خیلی شیرین است؛ یعنی همان شخصیت انگاری یا انسان انگاری که در ادبیات نقش دارد، در این تصویر هم به کار گرفته شده.

**خدایی:** تصویر بعدی، مربوط است به کتاب «نخودی»، کار آقای مصطفی رحماندوست که در سال ۸۱، توسط انتشارات شباویز چاپ شده این کار تقریباً تلفیق نقاشی با کولاژ است. نقاشی‌هایی که بریده و روی کاغذ چسبانده شده.

**اکرمی:** تقریباً از این جا به بعد کار شما وارد فضای جدیدی می‌شود. آن جایی که نقش‌مایه‌های تازه‌ای برای لباس و پوشاک تهیه می‌کنید و تاش‌های خیلی کوچولویی دارد و بعداً در آن کتاب نخودی، تقریباً به اوج خودش می‌رسد. من فکر می‌کنم این اولین تصویر در این مجموعه باشد که به آن طرف سوق داده می‌شود؛ به خصوص که بیشتر در نقش مایه لباس‌ها، پنهان است و خیلی ایرانی به نظر می‌آید. در واقع چهره‌ها خیلی کودکانه است و هویت بومی ایرانی دارد.

**خدایی:** تصویر بعدی، از کتاب «موش موشک کجایی؟» است که در سال ۸۱ منتشر شده در نشر کانون پرورش فکری. این کتاب هم صرفاً تصویری است و متنی ندارد. دو تا موش هستند که از تپه‌ای بالا می‌روند.

خدایی: من خیلی ذوق دارم که انیمیشن‌هایم پخش شود. اکرمی: نمی‌دانستم شما نقاشی متحرک هم کار می‌کنید. آقای بیدقی را می‌دانستم که کار می‌کند.

بیدقی: بله، من فوق لیسانس، انیمیشن است. خدایی: البته، من در رشته انیمیشن تحصیل نکرده‌ام، ولی در سال ۶۵، انیمیشن یکی - دو سرود را برای صدا و سیما کار کردم، با آقای محمود مشرف آزاد تهرانی که علی کوچولو را می‌ساختند. می‌خواهید اول «فرشته» را ببینیم؟

اکرمی: بله، گفتید جایی هم نشان داده‌اید؟

خدایی: خیر.

اکرمی: اولین بار است؟

خدایی: بله. منتهی «چی مثل چی؟» را فروختم به کانون.

اکرمی: [بعد از دیدن انیمیشن‌ها] واقعاً قشنگ بود. دست‌تان درد نکند.

ما را بردید به یک دنیای دیگر، دنیای بچه‌ها. ممنون. تبریک می‌گوییم. کار شیرینی بود؛ خیلی خوش رنگ، سراسر صلح‌طلب و انسانی. همه فرشته‌ها



حمیدرضا بیدقی

و پروانه‌ها و پرنده‌ها و همچنین انسان‌ها به هم نزدیک می‌شوند. آقای بیدقی، ما آماده شنیدن صحبت‌های‌تان هستیم.

بیدقی: من تشکر می‌کنم از تک‌تک دوستانی که زحمت کشیده و آمده‌اند این جا و همین طور از آقای اکرمی. آقای جوادی هم که همیشه با ما بوده‌اند و از دوستان خوب و عزیزمن هستند.

من البته، یکی دو بار بیشتر به این جلسات نیامده‌ام، اما انتقادی دارم. اگر قرار باشد کارهایم را دوستان ببینند و هیچ صحبت خاصی به جز صحبت‌های شما نشود، این می‌تواند حالت یک نمایشگاه و یک گالری را داشته باشد. بنابراین، دیگر نیازی به این که دوستان این جا بنشینند هم نیست. خیلی راحت می‌توانند راه بروند و کارها را ببینند. وقتی کارها نمایش داده می‌شود، به نظر من باید دوستان نظر بدهند. باید گفته شود که این کار خوب است یا خوب نیست و روی آن صحبت شود. این می‌شود جلسه‌ای که کارش نقد و بررسی است.

نکته دیگر هم بحث انیمیشن است. من با این که فوق‌لیسانس انیمیشن و لیسانس گرافیک دارم، ترجیح دادم در این جلسه انیمیشن‌هایم را

نیارم. برای این که بحث، بحث تصویرسازی است. درست است که الان کارهای آقای خدایی را می‌دیدم، واقعاً فکر می‌کردم تصاویرش دارد حرکت می‌کند، ولی باز بحث تصویرگری کتاب کودک، فقط صرف تصویر نیست. آقای اکرمی در اول جلسه، گفتند که تصویرگرهای مان‌انگار خیلی به متن فکر نمی‌کنند. خب، دلیلش این است که چنین شناختی ندارند. بنابراین، ترجیح می‌دهم که بحث تصویرسازی کتاب کودک، با موضوع‌های دیگر ترکیب نشود.

این است که من صرفاً روی بحث تصویرگری کتاب کودک و نوجوان، در خدمت شما هستم.

توضیحی هم بدهم در مورد کارهایی که آورده‌ام این جا. متأسفانه، من کارهایم را به صورت تکی و فریم به فریم انتخاب نکردم. کارهایم پوشه به پوشه یا به عبارتی «فولدر» به «فولدر» است. البته، می‌توانیم هر فولدر را به سرعت ببینیم و مثلاً برای دیدن هر تصویر، دو ثانیه در نظر بگیریم که مجموع این تصاویر، یک کتاب را شامل می‌شود. بیشتر کتاب‌هایی که کار کرده‌ام، در خارج کشور چاپ شده. هفت کتاب چاپ شده و سه کتاب دیگر هنوز برایم نیامده است. هر کدام از این‌ها به هشت زبان ترجمه شده، یعنی هر کتابی که روی میز هست، به هشت زبان دیگر ترجمه و چاپ شده. حالا می‌توانیم تک‌تک تصاویر را ببینیم. من خیلی خوشحال می‌شوم که صحبت شود که چرا این شکلی است؟ چگونه این طوری شد؟ دوستان صحبت کنند. شاید یکی از چیزهایی که باعث عدم پیشرفت ما می‌شود، این است که ما نوعی شرم مبالغه‌آمیز شرقی داریم و به نظر من یواش یواش باید یاد بگیریم که این قدر کم‌رو نباشیم. البته، پررو به معنای بدش هم نباید باشیم، ولی باید کمی رو داشته باشیم که بتوانیم کار کنیم؛ مخصوصاً کسانی که در زمینه تصویرسازی کتاب کودک کار می‌کنند.

آقای خدایی، خودشان می‌دانند که در ارتباط با ناشرها، چاپخانه‌ها و در ارتباط با هر جایی که کار آدم دارد آن جا انجام می‌شود، فضاهایی هست که فضاهای صرفاً آرتیستیک و هنری خالص نیست. من همیشه به دوستان گفته‌ام که اگر به یک تصویرگر، خیلی احساس هنرمند بودن دست بدهد، اصلاً نمی‌تواند کار کند و باید بنشینند گوشه خانه.

این است که تصویرسازی، نقاشی صرف و گرافیک صرف نیست. به نظر من، هر دوی این‌ها با هم است و در واقع، کمی روی گرافیکی می‌خواهد و کمی دل نقاشی و من بیشتر گرافیک هستم و زمینه اصلی فعالیت من، گرافیک است. خوب بود پوسترهایی را که برای مثلاً کارخانه لاستیک کار کرده‌ام، می‌آوردم تا می‌دیدید که اصلاً ربطی به فضای تصویرسازی ندارد. البته، وقتی سفارش‌های تصویرسازی به من داده می‌شود، کار می‌کنم.

اکرمی: آقای بیدقی، اجازه می‌دهید که من چند نکته راجع به کارهای شما و دلیل این که شما را انتخاب کردیم و آقای خدایی را صحبت کنیم؟ ما در تصویرگری کتاب کودکان خردسال و اصلاً تصویرگری گروه سنی الف، واقعاً در ایران مشکل داریم. هر چه می‌بینیم، مربوط به پنجم دبستان است و اختصاص دارد به بچه‌های مثلاً دوازده تا شانزده سال. در واقع، نود درصد آثار تصویرگران ما به این گروه سنی اختصاص دارد. در زمینه تصویرگری برای بچه‌های خردسال و گروه سنی الف و اول و دوم دبستان، خیلی معدودند تصویرگران ما که از جمله آقای خدایی و شما همیشه در ذهن من هستید.

برای مثال، تصاویر کتاب «خرگوش و جنگ شبرها»، فوق‌العاده کودکانه است. خیالی که شما به کار می‌برید، خیالی از جنس بچه‌های این گروه سنی است و دور نمی‌شود از شکل و فرم خودش و چون به ذهنیت بچه‌ها نزدیک است، آن‌ها هم این خیال را می‌فهمند. مثلاً این نوع بازی که آقای خدایی در آن تصاویر قرار می‌دهد (در «گربه به من میو داد») و اصلاً ارتباط گرچه و جوجه را بچه کاملاً حس می‌کند.

مجموعه حیواناتی که بچه‌های خارجی با آن‌ها طرف هستند، موش و خرس و این‌طور چیزهاست و آن‌ها دوست دارند کتاب‌ها روی جلد لطیفی داشته باشد که اول از همه، برای بچه جذاب باشد و دوم این که خود مادر نترسد که کتاب را برای بچه بخرد!

هنگام کار کردن با خارجی‌ها، یک مقداری در ظاهر امر، هنر را باید بگذاریم کنار.

**بیدقی:** من خیلی خوشحال شدم که آقای جوادی، این صحبت را کردند. بحث تصویرسازی به جای خودش، یک بحث هم اقتصاد تصویرسازی است که یکی - دو تا مصاحبه در نشریات مختلف داشتم در این مورد.

دوستان زنگ زدند و گفتند: خیلی بد حرف زدی. چرا گفتی پول مهم است؟ گفتیم: از نظر من خیلی مهم است. برای این که وقتی من می‌خواهم بروم کفش بخرم، اگر بگویم تصویرگر هستم، فکر کنم فقط به من لبخند بزنند.

آقای جوادی، از دریچه کاملاً اقتصادی صحبت کردند و در عین حال،



علی خدایی

تأخیری جنبه‌های تربیتی و روان‌شناسی را در نظر گرفتند. با ناشر که صحبت می‌کردیم، می‌گفت ذات داستان رستم و سهراب، طوری است که انتهای خوشی ندارد و تراژدی است.

آن‌هایی هم که به این کتاب بیشتر علاقه نشان دادند، کره‌ای بودند. چرا؟ من نمی‌دانم. حالا شاید آقای جوادی بتوانند توضیح بدهند، ولی در ژاپن، از کتاب رستم و سهراب استقبال زیادی نشد.

**اکرمی:** ظاهراً این کتاب جایزه نوما هم گرفته؟

**بیدقی:** بله. من در سال ۹۶، با کتاب رستم و سهراب، جایزه نوما را از ژاپن بردم و در سال ۹۸، با کتاب «کی از همه قشنگ‌تر است؟» البته این کتاب، به مراتب موفق‌تر بود؛ از لحاظ تیراژ و از لحاظ کشورهای که در آن‌ها چاپ شد.

«رستم و سهراب» به سه زبان بیشتر چاپ نشده. آدم می‌آید کاری انجام می‌دهد و بعد می‌بیند که به نوعی شکست خورده. این است که رستم و سهراب در عین حال که جایزه گرفت و خیلی‌ها از آن خوش‌شان می‌آید، اما در سه کشور بیشتر چاپ نشده و بازاریش، بازار زیاد خوبی نبوده.

**بیدقی:** این مربوط می‌شود به روحیه یک تصویرگر. من قطع نمی‌کنم حرف‌های شما را، ولی یک پرنتر باز کنم که آن ناشری که در خارج از کشور، من با ایشان کار می‌کنم، با این که در رده‌های سنی بزرگسال هم کار می‌کند، ولی به من گفت که فقط در این زمینه کار کنم. می‌دانید من کار بزرگسال هم دارم؛ روی جلد‌های خیلی جدی هم کار کرده‌ام و حتی در زمینه جلد کتاب آموزشی برای دانشگاه هم کار دارم قاعداً باید خیلی جدی باشد.

**اکرمی:** می‌خواهید ببینیم؟

**بیدقی:** بله، اگر امکان دارد. این تصویر از کتاب «نبرد غمگین» است که از میان کارهای خارج از کشورم، فقط این کار از فردوسی است؛ ماجرای رستم و سهراب. متن بقیه کتاب‌ها را خودم نوشته‌ام. تکنیک این کار کولاژ است؛ رنگ‌های گیاهی که با کاغذ پوستی مخلوط می‌شود. نام علمی این روش «لمینت» است ولی خطاط‌های قدیمی، ورقه‌های طلایی را با عقیق می‌کشیدند روی این تذهیب‌ها. من این کار را با چیزهایی به عنوان پرس دستی، روی مقوا پرس کردم و این‌ها مثل کولاژهای دیگر، روی هم قرار نمی‌گیرند. این‌ها لب به لب بریده می‌شوند. در کلاژ، خاصیتش این است که می‌توانند روی هم روی هم بچسبانند و بروند جلو، ولی این کار به گونه‌ای است که لبه تمام تصاویر، بریده و زیرشان خالی شده است. به هر حال، این تصویر به داستان رستم و سهراب مربوط است؛ داستان معروفی که دیگر نیازی به توضیح ندارد.

تصاویر کتاب بعدی هم با همین تکنیک است. اما «ایربراش» به این کار اضافه شده؛ یعنی همان سایه‌هایی که کمی تکه‌های کولاژ را از هم جدا می‌کند. نام این کتاب «کی از همه قشنگ‌تر است؟» است.

**اکرمی:** دوست دارم از کار قبلی، یعنی رستم و سهراب، دو سه تا تصویر ببینیم. حس اسطوره‌ای این کار، ما را یاد سنگواره‌ها و نقوش سنگی می‌اندازد.

در واقع، ما را برمی‌گرداند به تاریخ و حس‌های اسطوره‌ای که در آن هست. شما آگاهانه این‌ها را انتخاب می‌کنید. درست است؟

**بیدقی:** شاید.

**جوادی نژاد:** کارهای خارجی آقای بیدقی که زحمتش را می‌کشند،

ارتباط شان با من است.

ناشرهای خارجی، چهار ثانیه وقت دارند برای این که کتابی را انتخاب کنند. اصولاً در خارج به خاطر فرصت خیلی محدودی که در اختیار مصرف‌کننده است، اگر بخواهند کسی را گزینش کنند، چهار دقیقه وقت دارند. اگر بخواهد یک کالای اساسی بخرند، مثل خودرو یا یخچال، پانزده ثانیه وقت دارند. برای انتخاب کتاب بچه، چهار ثانیه وقت هست.

اما ما روی انتخاب تصویر جلد، بیشترین وقت را می‌گذاریم. علتش این است که باید در سوپرمارکت‌ها و کتاب‌فروشی‌ها، وقتی بچه و پدر و مادر دارند حرکت می‌کنند، او را جذب کند و در بین صدها کتاب جلوه‌ای داشته باشد. آن‌جا برای خرید این کتاب، یک بچه باید ۲۵ دلار پول بدهد. پس ما چهار ثانیه وقت داریم که این کتاب را در ذهن بچه جا بیندازیم. برای همین، تصویری که خشن هستند، داستان‌ها هر چه که باشد، انتخاب نمی‌شود. اصولاً خوشونت را نمی‌پسندند و دوست دارند تصاویر، لطیف باشد. این دو کتابی که الان تصادفاً جلوی من است، هر دو از آن کتاب‌هایی است که روی جلدشان، نمره یک گرفتند؛ از نظر لطیف بودن در برخورد اول.

به خصوص این تصویر شتر، برای‌شان جالب است. در خارج، این حیوان خیلی کم است و همیشه در اسطوره‌ها و خواب و خیال‌شان حضور دارد. اگر روی جلد کتابی تصویر شتر را ببینند، فکر می‌کنند به کشورهای خاورمیانه و ماجراهای اسرارآمیزش مربوط می‌شود. بنابراین، فوری در ذهن‌شان جایی باز می‌کند.

اصولاً من قبل از این که سفارشی بگیرم یا خودم داستانش را بنویسم، قبل از این که بخواهم به فکر طراحی اش بیفتم، یاد تکنیکش می‌افتم. برای این که فکر می‌کنم طراحی در کار همهٔ دوستان، شاید فقط شامل اختلاف خط باشد، ولی بحث تکنیک خیلی فرق می‌کند. اگر شما این کار را با پارچه انجام بدهید، بیان دیگری دارد که در نمونه کارهایی که در خارج کشور انجام داده‌ام، دارم. در این کار، حس کردم مقداری باید بعدها و اختلاف سطح‌ها بیشتر حس شود. بنابراین، از «ایربراش» استفاده کردم تا اختلاف سطح تکه‌های کولاژ را بتوانم نشان بدهم. آن تصویر هم در تقویم یونسکو چاپ شده است.

**یکی از حاضران:** کتابی است به اسم آرایش و پیرایش کتاب‌های کودکان، نوشته آقای نادر ابراهیمی. در آن کتاب آمده که از تصویر داخل کتاب، نباید برای روی جلد کتاب استفاده کنیم، چون این نشان می‌دهد که ما برای مخاطب خودمان، خیلی ارزش قائل نیستیم که بخواهیم یک تصویر مستقل را برای او طرح جلد کنیم. می‌خواستیم بدانیم آیا این نکته درست است؟

**بیدقی:** در این مورد، نظرهای مختلفی وجود دارد، اما من بیشتر به تجربه‌هایم استناد می‌کنم. ما اگر برای مخاطب، دست‌مان را به طرف قلم می‌بریم که کار کنیم، برای این است که برایش ارزش قائل هستیم. من فکر می‌کنم وقتی یک تصویرگر در این فضاهای سخت، شروع می‌کند به کار کردن و خلق کردن، این خودش ارزش است. بحث روی جلد،



یک بحث کاملاً فنی است. زمانی روی جلد می‌تواند متفاوت با تصاویر داخل کتاب باشد و یک وقتی هم روی جلد بهتر است نقطهٔ اوج تصاویر داخل کتاب باشد. از طرفی، این که روی جلد «کتاب کی از همه قشنگ‌تر است»؟ تصویری از شتر باشد، نظر ناشر بود.

این جوری نیست که همه چیز دست تصویرگر باشد. تصویرگر تابع قوانینی است که بخشی از آن، مربوط می‌شود به ناشر. حالا من در ایران اگر بخواهم کار ایرانی بکنم، مسائل چاپ هم هست. در خارج از کشور، من از بابت کیفیت چاپ خیالم راحت است، اما ناشر پیشنهاد می‌کند که این تصویر باشد؛ به همان دلیلی که آقای جوادی در صحبت‌های‌شان گفتند. کتاب فروشی‌های آن‌ها، خیلی با کتاب فروشی‌های ما فرق می‌کند. اصلاً تنوع کتاب به قدری زیاد است که من که دارم الان با این ناشر کار می‌کنم، حداقل دو هزار تصویرگر دیگر هم در آن واحد دارند با ایشان کار می‌کنند. ناشر ایرانی شاید فقط بتواند با پنج یا ده نفر کار کند و تازه آن پنج نفر هم در مدت دو سال با او کار می‌کنند.

آقای خدایی می‌گفت: من کتابی را سال ۷۲ کار کردم، ولی در سال ۷۷

چاپ شده. در حالی که من می‌توانم به شما بگویم که کتاب «شیر آبی» و یا «بزرگ‌ترین جای دنیا»، فقط در عرض یک هفته چاپ شده. من زمانی که با ناشر خارجی آشنا شدم، با ناشر داخلی هم آشنا شدم. حالا اسم‌شان را نمی‌برم. الان با این ناشر خارجی، هفت کتاب چاپ کرده‌ام. به هشت زبان، یعنی چهل عنوان کتاب. در حالی که با آن ناشر ایرانی، فقط یک تقویم چاپ کرده‌ام.

به هر حال، ناشرهای خارجی در کارشان واردند و پیشنهاد خودشان این بود که این کار را مثلاً نقطهٔ اوجش را بگذاریم روی جلد. سلیقهٔ شخصی‌ام این است که روی جلد را جدا کار کنم؛ البته نه به بهانهٔ ارزش قائل شدن برای مخاطب. به بهانهٔ این که می‌خواهم ترکیبی از تصاویر داخلی را یا یک برداشت دیگر را بگذارم روی جلد. اگر صحبتی روی کتاب قبلی هست، من در خدمت‌تان هستم.

**فریبا زرین قلم:** کلاً شما روی گرافیک کتاب‌های خارجی‌تان یا صفحه‌آرایی آن‌ها چه قدر نظر داشتید؟

**بیدقی:** در میان دوستانی که من در داخل با آن‌ها کار می‌کنم، معروف هستیم به این که می‌گویند کار کردن با بیدقی خیلی سخت است. هم به این دلیل که من خیلی نرخ بالایی می‌گویم به ناشران و دیگر این که خیلی دخالت می‌کنم در این کارها. خدمت‌تان عرض کنم بیشتر این کتاب‌هایی که این جا هست، حتی حروف‌چینی‌اش را هم خودم انجام داده‌ام. البته، یکی از این کتاب‌ها که حروف‌چینی‌اش خیلی خوب شده، کار آقای سیامک‌نژاد است.

در مورد خارج از کشور، آن قدر قشنگ کار می‌کنند که من اظهار نظر نمی‌کنم. فقط در مورد طرح جلد، یک «ایمیل» به من می‌زنند که مثلاً چنین چیزی را می‌خواهیم. نظر شما چیست؟ من هم نظرم را می‌گویم. دخالت بیشتری نمی‌کنم؛ چون مثلاً لی اوت (صفحه‌آرایی) ژاپنی را فکر نمی‌کنم بتوانم پنجاه سال دیگر هم یاد بگیرم. حروف زبان ژاپنی، خیلی عجیب و غریب است. کار بعدی «بزرگ‌ترین جای دنیا» است. استفاده از پوست طبیعی حیوانات را من با نشر افق شروع کردم که یک تقویم دیواری بود، ولی در این کتاب، من به طور کامل این تکنیک را تجربه کردم. این جا هنوز جای متش خالی است. این پوست‌های طبیعی حیوانات، از آرشیو پوست است

که یکی از دوستان، از خارج از کشور فرستاده برای من.

پارچه‌هایی هم که می‌بینید، طبیعی است؛ هم چنین چوب‌ها و سنگ‌ها و تصاویر دیگر. این تصویر کاملاً در «فتو شاپ» کار شده، البته اگر کتاب را ببینید، حس نمی‌کنید که در «فتو شاپ» کار شده. به نظر می‌رسد که از یک نرم‌افزار سه بعدی استفاده شده.

**اکرمی:** خیلی تصویرهای قشنگی است. ارتباطی بین دنیای سه چهار سالگی‌شان، موقعی که هنوز عناصر را خوب نمی‌شناختند، با دنیای داستانی بچه‌ها به وجود آورده‌اند.

**بیدقی:** در آن تصاویر، شاید به نظر نیاید، ولی مثلاً در آن تصویری که خرگوش یا شیر هست، چشم خرگوش، چشم جغد است و پوستش، پوست خرس قطبی و این‌ها وقتی با هم ترکیب می‌شود چنین حس و حالی به خرگوش می‌دهد. مثلاً صورت همین تصویر، بیشتر از صد تا صد و بیست لایه دارد. دوستان حتماً «فتو شاپ» کار کرده‌اند و می‌دانند که بالای ۴۵ تا ۶۰ لایه، یک مقدار سرعت کار می‌آید پایین.

بعضی وقت‌ها آقای طلایی می‌گفت: تو این همه لایه را چه طور کار

ناشناخته‌ای است و وقتی بسته می‌شود، خیلی غیراستاندارد به نظر می‌رسد. شما نمی‌توانید در کتابخانه، عطف کتاب را ببینید. این داستان یک شیر آبی است. یک لحاف در خانه پدر خانم بود که رنگ‌های پارچه‌اش خیلی متنوع بود. من آن را اسکن کردم و بعد در فتوشاپ، این بلا را سرش آوردم. شیرهایی که واقعی‌ترند به نظر خودشان و شیر هستند، این شیر آبی را بیرون می‌کنند.

چین‌هایی که موقع اسکن روی پارچه‌ها می‌افتاد، خودش حالت عضلات این حیوانات را ایجاد می‌کرد. خلاصه، خدا لطف کرد و این کار انجام شد. در تصویر بعدی، یک آفتاب پرست به آن شیر می‌رسد و به او می‌گوید: نکند تو آفتاب‌پرست هستی؟ شیر تبدیل می‌شود به نیمه شیر و نیمه آفتاب‌پرست. داستان جلو می‌رود و گورخری، شیر را می‌بیند. آن وقت، شیر تبدیل می‌شود به نیمه شیر و نیمه گورخر، ولی گورخرها هم او را طرد می‌کنند و می‌گویند تو نه گورخری و نه شیر. تصویر بعدی، تصویر یک زرافه است. من این جا استفاده کردم از فضای کتاب؛ یعنی از قطع افقی کتاب، خیلی استفاده کردم در این کار.

این زرافه، شیر را نگاه می‌کند و بعد شیر تبدیل می‌شود به نیمه شیر و نیمه زرافه، و دوباره زرافه‌ها می‌گویند تو از ما نیستی. البته، موضوع گریه در همه کارهای من هست.

در رستم و سهراب، وقتی رستم سهراب را می‌کشد، گریه می‌کند. «در کی از همه قشنگ‌تر است؟»، شتر گریه می‌کند. در «بزرگ‌ترین جای دنیا»، موش وقتی مادرش را می‌بیند، گریه می‌کند. «لاک پشت ناراحت» هم وقتی کوسه به او حمله می‌کند، گریه می‌کند. در «شطرنج» شاه سفید گریه می‌کند و این جا در «شیر آبی» هم شیر آبی گریه می‌کند.

### بیدقی:

## من وقتی روی تصویرها کار می‌کنم، خرد، خرد داستان هم به ذهنم می‌آید

## اگر نقاش نقاش باشیم، موفق نیستیم در تصویرسازی کتاب کودک؛ چون چیزی از برش و خط برش نمی‌دانیم. فکر می‌کنم تصویرگری، واسطه‌ای است بین گرافیک و نقاشی

خلاصه، شیر آبی گریه می‌کند و می‌گوید: «من چی هستیم؟ در تصویر بعدی، یک فیل نارنجی هست که می‌گوید من هم مشکل تو را دارم. ما کجا باید زندگی کنیم؟»

در تصویر آخر، می‌بینیم که این دو تا متعلق به یک دفتر نقاشی هستند؛ یعنی این‌ها در این دنیا زندگی می‌کنند و در دنیای جنگل نیستند. آقای نیک‌بخت، مدیر انتشارات قو، بچه‌ای داشت. من رفته بودم دیدن آقای طلایی، دیدم بچه‌اش دارد نقاشی می‌کشد و یک شیر آبی کشیده. از او پرسیدم که چرا این شیر، آبی است؟ گفت: این شیر آبی است دیگر. بعد من این داستان به ذهنم رسید.

داستان آخر، «خروس مغرور» است. من بدون اغراق بگویم که حدود شاید بالای صد تا صد پنجاه خروس طراحی کردم. دنبال خروسی می‌گشتم که هرکس به آن نگاه کند، متوجه شود که این خروس، در خاک و خل و در ده زندگی می‌کند. من علاقه شدیدی به این حیوان دارم. خروس را خیلی دوست دارم. هنوز هم در خانه‌مان (خانه پدری‌ام) خروس نگه می‌دارم. دنبال خروسی می‌گشتم که خاک و خل و فضاهای خاک آلوده را تداعی کند؛

می‌کنی؟ مثلاً شاید به ۲۳۰ یا ۲۴۰ لایه هم می‌رسید کارهایم و خیلی طول می‌کشید که این کارها انجام شود. به هر حال، بعد از شش، هفت سال کار کردن با فتوشاپ، یک مقداری آشنا شده‌ام و البته هنوز انتهای این نرم‌افزار را نمی‌دانم کجاست، ولی تا این حد را خیلی خوب می‌توانم با آن کنار بیایم. تصویر بعدی، از کتاب «لاک‌پشت ناراحت» است که این هم داستانش از خودم است. می‌بینید که پس زمینه این کار رنگش عوض شده. پوسته این لاک‌پشت، خرچنگ است و صورتش از مار و مارمولک و... به هر حال، لاک‌پشت شده است؛ یک لاک‌پشتی که بدش می‌آید از این که لاک‌پشت است. خانم من می‌گوید که کتاب‌هایم خیلی تکرار می‌شود بعضی وقت‌ها. برای این که همیشه یک نفر هست که از خودش بدش می‌آید و بعد معلوم می‌شود که از همه بهتر است. لاک‌پشت به چشمه آرزوها می‌رود و سه تا آرزو می‌کند که پرند باشد بعد پرند می‌شود و پرواز می‌کند و اولش خیلی خوشش می‌آید. بعد یک عقاب می‌آید و می‌گوید از محدوده من برو بیرون و او را پرت می‌کند و لاکش او را نجات می‌دهد. بعد خرگوش می‌شود و دوباره لاکش به دادش می‌رسد. بعد ماهی می‌شود و کوسه‌ها حمله می‌کنند و او با دست و پایش شنا می‌کند و خلاصه آخر سر می‌فهمد که نه بابا، مثل این که باید با همین لاک‌پشت بودن، بسوزیم و بسازیم تا آخر عمر.

اکرمی: آقای بیدقی، در کار شما، آدم خیال و واقعیت را دقیقاً در کنار هم می‌بیند.

بیدقی: خواهش می‌کنم، لطف دارید.

اکرمی: یعنی یک بافت طبیعی و واقعی، در کنار یک ساختار غیرواقعی قرار می‌گیرد و تخیل و واقعیت در کنار هم‌دیگرند. دشوار است چنین فضایی ایجاد کردن.

بیدقی: به هر حال، تلاشم این است که فقط شیک و با نمک کار کنم. من شیک را اول می‌گویم. برای این که در کار گرافیک، شیک بودن، به نظر من مهم‌تر از هر چیز دیگری است. من همیشه به فرشید شفیعی می‌گفتم (حالا غیبتش نباشد) می‌گفتم تو چه جوری جرات می‌کنی این رنگ‌ها را پخش کنی در صفحه؟ من باید بنشینم مثلاً آن لاک‌پشت را میلی‌متری، خطش را صاف در بیاورم. این است که من در کار گرافیکم، همیشه دوست دارم کارها خیلی شیک و شسته و رفته باشد. البته در کارهایی که برای ناشرهای داخلی انجام داده‌ام، یک مقدار جرات و آزادی بیشتری به خودم داده‌ام، ولی در این کارها نه.

تصویر بعدی، از کتاب «داستان شطرنج» است. فضای کار را بافت قدیمی انتخاب کردم. سعی کردم تصویر چهره‌ها، چیزی بین چهره‌های ایرانی و هندی باشد. رنگ‌های این کار، به صورت «ترنس پرانت» است و از زیرش آن زمینه هنوز معلوم است. داستان هم به این صورت به وجود آمد که یک روز به این ناشرم گفتم: تو از چه چیزی در دنیا، بیشتر از هر چیزی خوش می‌آید؟ گفت: شطرنج. به سرعت رفتم خانه و یک داستان راجع به شطرنج نوشتم. برایش فرستادم و تمام شد. ماجرای گم شدن وزیر سفید یا همان ملکه است در اصل. بعد می‌فهمند در دست مهره‌های سیاه، اسیر است. پسر بچه‌ای او را نجات می‌دهد با یک سری ترفندها. بعد صحنه‌ای است که شاه سفید و ملکه سفید به هم رسیده‌اند.

کار بعدی، «شیر آبی» نام دارد. البته، نه آن شیری که در آب زندگی کند، بلکه شیری که رنگش آبی است. این کار را من خیلی دوست دارم. فکر می‌کنم هنوز هیچ کس ندیده؛ چون زیر چاپ است قطع این کتاب را من خیلی دوست دارم؛ به صورت یک مستطیل کاملاً افقی است. در واقع، قطع





بدون این که شما اشاره مستقیم بکنید. خروس خیلی به خاک و غلتیدن در خاک علاقه دارد و پیوسته به خاک نوک می‌زند. من این تکنیک را انتخاب کردم تا نوعی حرکت در جا، در این حیوانات باشد.

در عین حال که داریم نگاه می‌کنیم، حس کنیم که این‌ها دارند می‌لرزد و مشغول تکاپو و تلاش هستند. در فضاهای پشتش هم خواستم که همین حرکت دیده شود. البته، رنگ‌بندی این کار، کاملاً متناسب با فضایی است که داستان در آن اتفاق می‌افتد؛ یعنی این جا خورشید دارد غروب می‌کند. اگر جایی زرد می‌بینید، روز است. هم‌چنین، دم صبح و شب و خلاصه زمان در این داستان، خیلی نقش مهمی دارد. در این داستان، خروس چون فکر می‌کند خیلی خوش صداست، نمی‌خواند و حیوانات خواب‌شان می‌برد. هیچ کس سرکار نمی‌رود. آن «Z» های کوچکی هم که می‌بینید، در خارج از کشور مرسوم است برای نشان دادن خوابیدن عناصر. من اگر بخواهم برای داخل کار کنم، آن‌ها را نمی‌گذارم. بعد از این که همه حیوانات خواب می‌مانند، خروس می‌گوید: پس من خوش صداترین حیوان این آبادی هستم. چون خیلی دنبال خوش صداتر شدن بود، می‌رود پهلوی یکی از این بلبل‌ها یا پرندگانی نانشناس و می‌گوید: شما از هر گیاهی می‌خورید بگوئید تا من هم بخورم و خوش صداتر شوم. وقتی می‌خورد، به محض این که می‌خواهد بخواند، صدایش در نمی‌آید. آن گیاه‌ها مال آن‌ها بود، نه خروس، و خروس نباید از آن گیاه‌ها می‌خورد.

سراخر می‌رود و از دل حیوانات درمی‌آورد و عذرخواهی می‌کند و به بهانه پرسیدن آدرس گیاه از حیوان آخر که عذرخواهی می‌کند، حالش خوش می‌شود.

**اکرمی:** داستان که از خودتان نیست؟

**بیدقی:** داستان مال خودم است.

**اکرمی:** پس دیگر کاری با نویسنده‌ها ندارید؟

**بیدقی:** من وقتی روی تصویرها کار می‌کنم، خرد خرد داستان هم به ذهنم می‌آید. البته، اگر این کار بخواهد در ایران چاپ شود، باید یک نویسنده خوب آن را بنویسد و اسم من به عنوان نویسنده، روی آن نخواهد بود.

**اکرمی:** نه بعضی داستان‌ها، فقط تصویری است.

**بیدقی:** فقط پوشه شماره ۲۲ مانده که دوست دارم دوستان ببینند.

این‌ها تصویرهایی است که داریم روی یک «کانتینر» می‌کشیم:

این کانتینر تأثر سیار کانون پرورش فکری است. این کار را من انجام دادم به اتفاق آقای قدمی و چند تا از دوستان. فکر می‌کنم این بزرگ‌ترین نقاشی کودکان در دنیا باشد. حداقل به جرات می‌توانم بگویم که در خاورمیانه، نظیر آن را نداریم، این کار ۱۲۰ متر مربع است. هنوز هم این کانتینر در کانون است. من کلاً به کارهای به ابعاد بزرگ خیلی علاقه دارم. در کارهای خودم هم «دی تیل‌ها» را بیشتر دوست دارم؛ یعنی دوست دارم به عناصر نزدیک شوم و خیلی کم استفاده می‌کنم از دور بودن فرم‌ها. روی این کانتینر هم به اندازه کافی جا بود و من می‌توانستم قشنگ مانور کنم. خیلی روزهای خوبی بود. کلاً کارهای کارگاهی، خیلی خوب است. این تقریباً مربوط به شش سال پیش است.

**یکی از حاضران:** شما برای کارهای‌تان چه قدر وقت می‌گذارید؟ مخصوصاً نظرم روی این کولاژها است. حدوداً چند ساعت زمان می‌گذارید؟  
**بیدقی:** روی آن کارهای دستی رستم و سهراب؟  
**یکی از حاضران:** بله.

**بیدقی:** من روزی یک تصویرش را کار می‌کردم، ولی اگر فشار کار باشد، می‌شود روزی دو تا هم تمام کرد. من خیلی فنی با این قضیه برخورد می‌کنم. یعنی این جوری نیست که بگویم هر وقت حالش را داشتم. من «لاک پشت ناراحت» را شش روزه کار کردم؛ از شروع تا آخر.

**یکی از حاضران:** این تکنیک که روی تصویر خروس کار کرده بودید، خط‌ها را هم در کامپیوتر کار کرده بودید؟

**بیدقی:** خیر کلاً تمام طراحی‌هایم با دست است. آن‌ها اسکن می‌شود. خیلی خدا را شکر می‌کنم که توانستم برای هر کدام از این کتاب‌ها، تکنیک متفاوتی پیدا کنم. خیلی بدم می‌آید که دو تا تکنیک یک جور باشد. این ناشر ژاپنی به ما گفت که «بزرگ‌ترین جای دنیا» خیلی موفق بوده و فروش خیلی خوبی داشته. شما سه - چهار تای دیگر با این تکنیک کار کن. گفتیم: من این کار را نمی‌کنم. البته اگر حس کنم لازم است، شاید این کار را بکنم. کتاب «خروس مغرور» را اصرار داشت که با همین تکنیک پوست واقعی کار کنم. من این کار را نکردم؛ چون حس کردم این می‌تواند جواب بدهد به آن چیزی که من از تصویر توقع داشتم.

من می‌خواهم تشکر خالصانه‌ای بکنم از آقای طلایی که این جا حضور دارند. برای این که من خیلی پر حرف هستم و آقای طلایی و آقای خدایی

خیلی کم حرف هستند. هفت یا هشت سال پیش، یک روز داشتم در خیابان راه می‌رفتم. دیدم دو تا بلیت اتوبوس بیشتر در جیبم نیست و پول هم اصلاً ندارم. یادم آمد کاظم طلائی که در دانشگاه، یک سال بالاتر از ما بود، الان در انتشارات مدرسه کار می‌کند. رفتم پهلوی او و گفتم کاظم، به من کار بده کاظم طلائی هم گفت: برو در مجلات بنشین و کار کن. در واقع، اولین کار تصویرسازی را کاظم طلائی به من سفارش داد و هنوز هم کارهایی را که انجام می‌دهم، می‌برم به او نشان می‌دهم. می‌خواهم بگویم که از دوستان خیلی خوب من است و من نظرش را خیلی قبول دارم. استاد ما هستند. این تعارف نیست؛ چون من آدم مجیز بگویی نیستم خیلی‌ها فکر می‌کنند که بیدقی است دیگر و می‌تواند همین جوری برسد به آن لاک‌پشت. نه، همان کارهایی که کاظم طلائی به من سفارش داد و بابت هر کدامش، هفت صد یا شش صد تومان می‌گرفتم، باعث شد که کارم را ادامه بدهم و ان شاء الله برنامه‌هایی هم دارم برای کارهای آینده‌ام.

**اکرمی:** ممنون آقای بیدقی آقای نصیری پور بابت نمایش تصویرها دست شما درد نکند. جلسه را به این صورت ادامه می‌دهیم که دوست داریم ابتدا چیزی نزدیک به یک ربع، راجع به کارهای آقای بیدقی و بعد کارهای آقای خدایی، اظهار نظر کنیم. در واقع، راجع به برداشتی که از کارهای این دو تصویرگر عزیز دارید، صحبت کنید.

البته، سؤال هم می‌تواند در کنارش باشد، ولی بیشتر مایلیم نکاتی را که به ذهن تان می‌رسد از نظر تصویری، بشنویم.

**کاظم طلائی:** بسم الله الرحمن الرحيم. این صحبت‌هایی که آقای بیدقی کرد، در حد و اندازه من نبود. ایشان شکسته نفسی کردند. من در مورد کارهای آقای بیدقی، چند نکته نوشته‌ام که می‌خواهم با دوستان در میان بگذارم. فکر می‌کنم کارهایی که آقای بیدقی کرده، نسبت به تصویرگرهای دیگر، از جنبه‌هایی حائز اهمیت بیشتری است. یکی این که زمانی به ما می‌گفتند که استفاده از کامپیوتر، از حیث هنری، باعث ضعف کار می‌شود، ولی خوشبختانه آقای بیدقی، ثابت کردند که با کامپیوتر هم می‌شود کارهای فوق العاده قوی انجام داد. البته، متأسفانه الان شرایطی به وجود آمده که خیلی‌ها سراغ کامپیوتر می‌روند. هم سهل‌الوصول‌تر است، هم رنگ‌ها را خیلی سریع می‌شود اصلاح کرد. ولی آن شیوه‌ای که آقای بیدقی کار می‌کند، هم منحصر به فرد است، هم این که استفاده صحیح از کامپیوتر

است. من یادم می‌آید یکی از استادان خیلی بزرگ، در کلاس به ما می‌گفت: حرام است که شما از کامپیوتر استفاده کنید. یک جشنواره تصویرگری هم بود که آن‌ها هم گفتند که اصلاً کارهای کامپیوتری را در جشنواره راه ندهید؛ چون بدآموزی دارد. در حالی که آقای بیدقی واقعاً ثابت کرد که از هر ابزاری می‌شود خوب استفاده کرد. اگر خوب و به جا استفاده شود، می‌شود کارهای فوق‌العاده خوبی درآورد.

نکته دیگر این است که تصویرگرهای ما عموماً فکر می‌کنند که فقط باید در چارچوب کتاب و چاپ کار تصویری انجام داد، ولی آقای بیدقی از کار تصویرسازی، علاوه بر این که در کارت عروسی استفاده کرده، به حیطة سینما هم کشانده است و آن‌جا هم دارد فعالیت می‌کند. این نشان می‌دهد که تصویرگرهای ما می‌توانند پا را فراتر بگذارند و از حیطة کتاب خارج شوند و در جاهای دیگر هم نقش داشته باشند؛ مثل طراحی صحنه و کارهای دیگر. از کارهای خوب دیگری که آقای بیدقی کرده، این است که به صورت حرفه‌ای وارد این جرگه شده؛ یعنی دید او خیلی محدود نبوده، خارج از کشور را هم دیده و به صورت حرفه‌ای دارد کار می‌کند. من فکر می‌کنم برای

خیلی‌ها، این دستاورد و تجربه ایشان می‌تواند مفید باشد. البته کسان دیگری هم قبلاً وارد این جرگه شده‌اند و یکی دو کتاب داشته‌اند، ولی به صورت خیلی محدود. این که به صورت حرفه‌ای قرارداد ببندی و به صورت حرفه‌ای کار بفرستی و همیشه از ناشر انتظار داشته باشی و این که محکوم به ناشر نباشی که ناشر هر چه گفت، شما گوش کنی. این که بیشتر موانع، راه‌ها و شیوه‌ها را ایشان دارد به ناشر تحمیل می‌کند، می‌شود گفت ایشان به صورت حرفه‌ای وارد این عرصه شده.

از کارهای خوب دیگری که آقای بیدقی می‌کند، این است که گرافیک را به بهترین وجهی در خدمت تصویرسازی آورده. این تقسیم‌بندی‌هایی که انجام داده‌اند، این رنگ‌های تختی که استفاده کرده‌اند، در واقع می‌شود گفت گرافیک را به عنوان یک ابزار، در خدمت تصویرسازی درآورده است از محاسن ایشان، حسن خلق‌شان است. با این که کارهای فوق‌العاده زیادی انجام داده و جایگاه خیلی خوبی در تصویرسازی پیدا کرده، ولی ما هر وقت با او صحبت می‌کنیم، همین حرف‌های خاضعانه را می‌زند و آدم را واقعاً شرمند می‌کند. متشکرم.

**اکرمی:** مسئول از آقای طلائی. دوستان دیگر هم راجع به کار آقای بیدقی صحبت کنند.

**سپیده اشعری:** می‌خواستم از آقای بیدقی بپرسم که آیا فقط روی «اتود» اول کار می‌کنند و یا سراغ اتودهای دیگر می‌روند؟ چه گونه کار می‌کنند؟

**بیدقی:** من تا حالا «اتود» نزده‌ام؛ چون هنوز وسیله‌ای پیدا نکردم که بشود «اتود» را کتک زد! ولی خدمت‌تان عرض کنم که وقتی طراحی اولیه انجام می‌شود، من خیلی کاغذ حرام می‌کنم. پوشه‌ای این جا هست که وقت

## بیدقی:

**سیستم اطلاع رسانی ضعیف است. من خدمت‌تان عرض کردم.**

**دوستان به هم «ایمیل»‌های نروزی و Message می‌فرستند.**

**برای حال و احوال کردن، ولی هیچ کس به دیگری نمی‌گوید که**

**آقا مثلاً فلان جا جشنواره هست**

نشد بینیم؛ به نام «اتودهای کتاب خروس». من برای این خروس، بالای ۲۰۰ تا ۳۰۰ «اتود» زدم و تکنیکم به این صورت است که وقتی مثلاً به آن خرگوش دلخواهم رسیدم، البته بعد از کشیدن خرگوش‌های زیاد، بعد می‌آیم با کاغذ پوستی، حرکت‌های آن را «اتود» می‌کنم. آن قدر کج و راست می‌کنم که ببینم چه حالت و حرکتی مناسب‌تر است. آقای طلائی، به عنوان ناظر هنری نشر افق، در جریان هستند. کتاب «شیر و خرگوش» که شعر آقای کشاورز است، برگزیده نمایشگاه تصویرگری اخیر شد و در آن حالتی که مثلاً خرگوش متأثر بود، خیلی وقت من را گرفت. به نظر من، یکی از مهم‌ترین قسمت‌های تصویرگری، پیش طرح است؛ یعنی طرح اولیه. شما طرح اولیه را که داشته باشید، بعد لباس را که تکنیک کار است، پیدا می‌کنید. به هر حال، روند کارم به این صورت است که اول فکر می‌کنم و بعد به طراحی می‌پردازم و در کنار طراحی و همان موقع که مشغول طراحی هستم، شروع می‌کنم به تکنیکش فکر کردن.

**زرین قلم:** آقای بیدقی، البته آقای خدایی یا آقای طلائی هم می‌توانند جواب بدهند، فرق نمی‌کند. در زمینه تصویرسازی این کتاب‌ها، کلاً کتاب

کودک، شما گرافیست‌ها را موفق‌تر می‌دانید یا نقاش‌ها را؟

**بیدقی:** به نظر من تصویرگرها موفق‌ترند. اگر نقاش نقاش باشیم، موفق نیستیم در تصویرسازی کتاب کودک؛ چون چیزی از برش و خط برش نمی‌دانیم. فکر می‌کنم تصویرگری، واسطه‌ای است بین گرافیک و نقاشی. من این جورری به آن نگاه می‌کنم. الان در دنیا، حرف اول را «لی‌اوت» می‌زند. من این را می‌دانم. چون با یک شرکت تجاری خارج از کشور کار می‌کنم و پوستره‌های‌شان را می‌کشم. آن‌ها به من گفتند: خودت را خسته نکن. ما می‌خواهیم یک عکس بگیریم. تو فقط برای ما «لی‌اوت» کن. همین دستمزد را به تو می‌دهیم. تو فقط بگو مثلاً حروف «دی وی دی سونی» را روی این عکس، چگونه قرار بدهیم. الان کار گرافیست‌ها در دنیا، فقط «لی‌اوت» شده. حرف اول را «ولی‌اوت» می‌زند.

این کار، سفارش آقای سیامک نژاد است که آن‌جا نشسته و لبخند می‌زد. یک تقویم است برای یک شرکت بدعقن دارویی؛ پماد چشم و قرص و کپسول البته، با چراغ سبزی که آقای سیامک نژاد دادند، این کار به یک کار تصویرسازی تبدیل شده پایینش کاملاً گرافیکی است و این بالا کاملاً تصویرسازی. مجموعه واحدش هم به نظر من یک کار تصویرسازی است، که زحمت‌هایش را آقای سیامک نژاد کشیدند. تصویرها از حالت واقعی و رئال، می‌رسد به جاهایی که مثلاً پنگوئنی دارد اسکی می‌کند؛ یعنی همان صحبتی که آقای طلایی کرد.



این مجموعه از قدیم یک یونیفرم ثابت داشته. من از صفحه اول شروع کردم به کار کردن؛ حتی روی فهرستش هم کار کردم. فهرستی که من کار می‌کنم، قشنگ‌تر از فهرستی است که خود انتشارات دارد. برای این که من «المان» هایم را انتخاب می‌کنم و خودم می‌نویسم و رنگ می‌کنم. بعد هم تیرها، شماره صفحه‌ها... غیر از حرف‌چینی که آقای سیامک نژاد زحمت تاپیش را کشیدند و این نمونه‌ای است که یک کار گرافیک و نقاشی با هم ترکیب شده.

**زرین قلم:** متشکر. در واقع، شما می‌گویید که یک گرافیست در کار تصویرگری موفق‌تر است.

**بیدقی:** می‌تواند موفق بشود. نه اینکه موفق است.

**زرین قلم:** ببینید، وقتی شما با حیطة نشر و چاپ کار می‌کنید، قطعاً با اصول چاپ هم سرو کار دارید دیگر. باید مثلاً مخاطب‌تان و خیلی چیزهای دیگر را در نظر بگیرید. قاعدتاً در این زمینه هم باید دست داشته باشید.

**بیدقی:** صد در صد کتابی است به نام «پیش‌پیش دالا یا پاشویبا». شما این کتاب را ورق بزنید، متوجه می‌شوید که رنگ‌ها خیلی خوب درآمده. برای این که من بعد از یک مدت کار چاپ کردن، فهمیدم که چه رنگ‌هایی قشنگ‌تر در ایران چاپ می‌شود. در خارج از کشور، من این مشکل را ندارم. دیگر این که اگر در جایی گیر کنم، به دوستان زنگ می‌زنم. مثلاً زنگ می‌زنم به آقای سیامک نژاد و می‌پرسم: ما اگر بخوایم متن را بگذاریم

روی زمینه رنگی، دورش چه جورری سفید نمی‌شود؟ ایشان می‌گویند: شما می‌توانید از «مولتی‌پلای» در «فتوشاپ» استفاده کنید که سیاه را حل می‌کند. یک چیزهایی است که بالاخره فنی است. آدم که علامه دهر نیست. یک جاهایی گیر می‌کند و باید بپرسد. من جاهایی که می‌مانم، همیشه از بچه‌ها سؤال می‌کنم.

**زرین قلم:** شما با انتشاراتی‌هایی که در ایران کار کردید، چند تا شان مشاور هنری داشتند یا مشاوری که گرافیست داشته باشد؟ **بیدقی:** من با سه ناشر بیشتر کار نکرده‌ام. خیلی از دوستان زنگ می‌زنند، ولی من کار نمی‌کنم. ناظرهنری افق، آقای طلایی هستند. نشر عابد که چه عرض کنم! کتاب‌های با کیفیت خیلی پایین چاپ می‌کرد. شما اگر چاپ

اول کتاب «گریه نکن ماهی، نگوهیس» را می‌دیدید که چهاررنگ بود و خود شاعر گمنامی که این متن را نوشته، خودش هم تصویر سازی کرده بودند. ناشر گفت که می‌خواهد چاپ تازه‌اش را تک‌رنگ کار کند. من رفتم نمونه کاغذ بریدم و روی یک کاغذ دیگر چسباندم و گفتم این کاغذ با این رنگ چاپ شود که نتیجه‌اش کتاب قشنگی شد. کتابی است که به نظر من برای کتاب تک‌رنگ، کتاب خوبی شده. این است که به نظر من، اگر ناظر هنری غرض‌ورز نباشد، برای هر انتشاراتی لازم است. بعضی از ناظران هنری که اسم نمی‌برم، دوست دارند خودشان همه کارها را انجام بدهند. برعکس، بعضی از ناظرهای هنری دوست دارند بقیه دوستان را پیدا کنند. من اسم نمی‌برم.

کسی هست در همین جلسه که خیلی از دوستان تصویرگر را برده و به انتشارات مختلف معرفی کرده. حتی کسی در این جلسه هست که دیده یک تصویرگر وضع مالی‌اش خوب نیست، تصویرهای او را خریده به قیمت روز و گذاشته در کشو و گفته هر وقت بتوانیم، چاپ می‌کنیم.

**اکرمی:** ممنون آقای بیدقی. خسته نباشید. من فکر می‌کنم یکی از

ان الان آدم باید همه چیز را بداند؛ حتی چگونگی فروش کتابش را باید برود و در «اینترنت» بگردد و ببیند ناشر چند تا فروخته که یک وقت سرش کلاه نگذاشته باشد. این چیزها را باید دانست. مثلاً من در مورد طرح جلد «لاک پشت ناراحت» که خودم آن را طراحی کردم، حتی به ناشر گفتم از چه فونتی استفاده کند. این است که من فکر می‌کنم باید یواش یواش، دوستانی که تصویرسازی می‌کنند، این چیزها را بدانند. یادم هست در سال ۷۰ یا ۷۱، تصویرگر می‌نشست برای خودش کار می‌کرد و عین خیالش هم نبود که کار از کجا برش می‌خورد. حتی ناشر می‌آمد برای خودش «دی‌تیل» انتخاب می‌کرد.

ببینید تجربه‌های اول آقای خدایی، با کارهای آخرشان چه قدر فرق می‌کند؛ ایشان اصلاً یک جا اسم‌شان را چاپ نکردند. به نظر من تصویرسازی به جایی رسیده که باید از «الف» تا «ی» را خود تصویرگر بتواند کار کند. کتابی از انتشارات قدیانی روی میز است که این را من یک روزه کار کردم، از مجموعه کتاب «قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب»، «به نام تخم سیاه خوش شانس».

عناصری که تصویرهای شما را خیلی به بچه‌ها نزدیک می‌کند، حجم‌پذیری آن است. در واقع، این باورپذیری که در تصویرهای تان است، به سبب حجم کار است که بچه احساس می‌کند با یک نوع تصویر سروکار دارد که می‌شود آن را لمس کرد و نیم برجسته است. حتی گاهی شکل فیل و شیر و حیوانات دیگر، از روبه‌روست.

**بیدقی:** کلاً همه از عروسک خوش‌شان می‌آید من مطمئنم که الان نود درصد آدم‌هایی که این جا هستند، در خانه‌شان عروسک نگه می‌دارند؛ مخصوصاً خانم‌ها. مدیر نشر پیدایش به من گفت: تو که این قدر خوب عروسک درست می‌کنی، بیا چیزی درست کنیم که روی «باربی» را کم کنیم. گفتیم: من در آن اندازه‌ها نیستیم که روی «باربی» را کم کنم. چه قدر وقت دارم؟ گفت: دو هفته. گفتیم مطمئن هستی که «باربی» را هم در دو هفته طراحی کرده‌اند و ساخته‌اند! ناشرها اگر یک مقدار برخوردشان در مورد کتاب‌هایی که چاپ می‌شود و تکنیک‌ها بهتر باشد، خیلی از دوستان هستند که می‌توانند از این بهتر هم کار کنند. خب، ناشرها وقتی به تصویرگری می‌رسند که می‌بینند طرف سه تا کتاب در خارج از کشور چاپ کرده، هم بیشتر به او وقت می‌دهند و هم می‌گویند آقا هر وقت دوست داشتی کار کن. ولی شاید به یک دانشجو یا تصویرگر تازه‌کار که همان اندازه قابلیت دارد، این طور میدان ندهند. به هر حال، این جور برخوردهای غیرمنطقی هم وجود دارد.

**اکرمی:** ممنون آقای بیدقی. آقای خدایی، شما آمادگی این را دارید که به همین سوآلی که خانم زرین قلم کردند، جواب بدهید؟ ارتباط بین گرافیک و تصویرگری و قوتی که به همدیگر می‌دهند.

**خدایی:** من گرایش بیشتر نقاشی است. البته، سعی می‌کنم که به گفته‌های آقای بیدقی هم در کارهایم نزدیک شوم؛ یعنی این که گرافیک را هم در نظر بگیرم، ولی حس و حال خودم بیشتر نقاشی است احساس می‌کنم که با نقاشی بیشتر به نتیجه می‌رسم. البته، نکته‌هایی که یک کار را از حالت نقاشی در می‌آورد و به تصویرسازی کتاب نزدیک می‌کند، آن‌ها را هم در نظر می‌گیرم که بخش‌های زیادی از آن گرافیک است. به هر حال، من حدود ۷۰ درصد کار را نقاشی می‌دانم.

**اکرمی:** دوستان اگر سوآلی دارند از آقای خدایی، یا صحبتی راجع به ویژگی کار آقای خدایی دارند، بفرمایند.

**یکی از حاضران:** من فکر می‌کنم آقای خدایی، کودکی هستند که برای بچه‌ها نقاشی می‌کشند و آقای بیدقی، آدم بزرگی که برای بچه‌ها نقاشی می‌کنند.

**خدایی:** برای من جالب است؛ چون ما دو نفر کنتراست زیادی داریم. **یکی از حاضران:** شباهت‌هایی که می‌گفتید بین کارهای آقای بیدقی و آقای خدایی وجود دارد، من اصلاً متوجه نشدم.

**اکرمی:** شما نگاه‌تان، نگاه تصویرگرانه است. شما می‌گویید تکنیک‌ها چه قدر مختلف است. اصلاً بحث این نیست. در واقع، من می‌خواهم مخاطب‌شناسی را اصل قرار بدهم.

ما تصویرگر حرفه‌ای گروه سنی الف، خیلی کم داریم. طنزی که در کار آقای خدایی هست، خیلی شیرین است. مثلاً در کتاب «دویدم و دویدم به یک پلنگ رسیدم»، فوق‌العاده شعرها قشنگ و تخیل به اضافه طنز در تصاویر، خیلی شیرین و دوست داشتنی است. این ویژگی‌ها، کار را به بچه‌های گروه سنی الف (بچه‌های ۵ تا ۱۰ ساله) کاملاً نزدیک می‌کند. همین ویژگی را کار آقای بیدقی دارد. و همین شیرینی را در تکنیک و حس بصری‌اش می‌بینید و یا این بازی خیالی که در کار آقای خدایی هست. من بیشتر درون مایه‌ای به آن نگاه می‌کنم، از نظر تأثیر روی مخاطب. شما ذهن‌تان کاملاً طرف تکنیک می‌رود. آقای خدایی، اگر خودتان راجع به کارتان صحبتی دارید، ما خوشحال می‌شویم که بشنویم. هم چنین، دوستان

دیگر هم می‌توانند نظرشان را بگویند.

**طلایی:** من کم خدمت آقای خدایی رسیده‌ام، ولی دو سه باری که خدمت‌شان رسیدم، احساس کردم که چه قدر با هم دوست هستیم و خودمان هم نمی‌دانستیم. ایشان خیلی دوست داشتنی است. مدتی بود که کارهای آقای خدایی، خیلی تکراری شده بود. حتی یادم هست یک بار در یک بی‌نیال تصویرگری، دوستان داور همه می‌گفتند: آقای خدایی، باز که همان کارها را آورده‌ای! ولی اخیراً چند کار از ایشان دیدم که واقعاً ذهنیت نسبت به ایشان عوض شد. اول این که این اواخر، چند تا از کتاب‌ها را خودش ایده‌اش را داده؛ یعنی متن ندارد و کار مال خودش است. دیگر این که از تصویر به عنوان متن، خیلی خلاقانه و خوب استفاده کرده کتاب دارد که اصلاً متن در آن نیست. اگر ایشان تهران زندگی می‌کرد، من مرتب مزاحم‌شان می‌شدم؛ چون آن قدر شیوه‌اش و رنگ‌هایی که به کار می‌گیرد، برای گروه سنی پیش‌دبستان مناسب است که واقعاً ما این جور افراد را کم داریم که در این گروه سنی، خوب بتوانند کار کنند. کارهای آخرش فوق‌العاده خوب بود؛ مخصوصاً آن کاری که با کاغذ بریده‌ها انجام داده.

**اکرمی:** آقای خدایی، مسئله‌ای که برای من وجود دارد، این است که کنترل رنگ در دنیای تصویر بچه‌ها، کار خیلی دشواری است. در واقع، تصاویر شما یک چهل تکه است از قطعات بسیار ریز رنگی که ابتدا شاید احساس کنیم چه قدر رنگ! ولی در یک تصویر کلی، خیلی شیرین می‌شود. هم چنین، احساس می‌کنم که یک جور تاش‌ها را کنار هم چیده‌اید یا یک

### اکرمی:

**یکی از چیزهایی که جایش واقعا در تصویرگری امروز ما خالی است و من خیلی به آن عقیده دارم، سفید خوانی است**

### خدایی:

**در کار من هم یک اتفاقی افتاد و در واقع، کار جدیدی بود. این که تصاویر بدون این که پس زمینه‌ای داشته باشند، معلق در فضا بازی کنند**

چهل تکه تصویری ایجاد کردید. حتی در چهره‌ها هم این حالت دیده می‌شود؛ یعنی در صورت رنگ سبز داریم و همان جا هم یک ته رنگ قرمز زده شده. می‌خواهم توضیح بدهم که نسبت به آن دوره خودتان چه احساسی دارید؟ و آیا احساس می‌کنید مثل صحبت آقای طلایی، باید عوض شود و به جریان جدیدی برسد.

**خدایی:** من در یک دوره‌ای خیلی منظره سازی کردم و شاید تأثیر این منظره‌سازی باشد یا تأثیری که امپرسیونیسم در کارهایم داشته شاید برای همین تکه تکه شده.

**بیدقی:** من در کارهای آقای خدایی، چیزی دیدم که یاد آقای خائف (خدا رحمت‌شان کند) افتادم. آقای خائف این اواخر که دیگر حال‌شان هم خوب نبود، تجربه‌های خیلی جدیدی انجام می‌دادند؛ مثلاً نقاشی با انگشت، آدم‌های عجیب و غریب و تکنیک‌های جدید. البته، ایشان از همان ابتدا در همه کارهایم تکنیک‌هایش متفاوت و خیلی قوی بود. اوج شکستن حصارها در کارهای آقای خدایی در کتاب «امیرکبیر» است. در این جا من حس کردم از تکه‌های زیراکسی هم استفاده کرده بودید برای ترکیب شدن

فضا حالا من کاری به قدرت و ضعفش ندارم. همین که جرات نشان دادید که این تکه‌ها را ببرید و بچسبانید، خودش جالب است. آقای خدایی از لحاظ روحی، برعکس من، خیلی درون‌گرا هستند. می‌بینم که آقای خدایی، مسیری را میلی‌متری دنبال کرده، ولی در دو سه تا کار آخرش، خیلی سریع‌تر محدودیت‌ها را شکسته. من به نوبه خودم از تمام دوستانی که زحمت کشیدند و تشریف آوردند به این جلسه که من فکر نمی‌کردم این قدر شلوغ شود، تشکر می‌کنم.

**اکرمی:** در هر حال، ما در یک فضای دانشجویی هستیم، آقای بیدقی. شما حسی در ابتدای جلسه داشتید که کارها تحلیل شود و برخورد حرفه‌ای صورت بگیرد. ولی مطمئن باشید که تأثیرات دانشجویی این کار خیلی بیشتر است. ممکن است خیلی‌ها حرف نزنند، اما بهترین نکات را از این جلسه گرفته باشند. آقای خدایی، شما هم به عنوان آخرین صحبت، اگر مطلبی دارید، بفرمایید.

**خدایی:** من هم می‌خواستم تشکر کنم از همه شما که وقت‌تان را گذاشتید و حوصله کردید و کارها را دیدید. منتهی من دوست داشتم بیشتر راجع به کارهای من صحبت می‌کردید. حالا اگر هم باز فرصتی باشد، دوست دارم که این اتفاق بیفتد.

**اکرمی:** می‌توانیم پیام آقای طلایی را زیر ذره‌بین قرار بدهیم که آقای

## خدایی:

### واقعاً تکراری بودن تعریفش چیست؟

### آیا این که ما تکنیک‌ها را عوض کنیم، یعنی در کار تنوع ایجاد شده؟

### یا این تکراری بودن، در تفکر و نگاه است؟

## بیدقی:

### تلاشم این است که فقط شیک و بانمک کار کنم.

### من شیک را اول می‌گویم. برای این که در کار گرافیک، شیک بودن،

### به نظر من مهم‌تر از هر چیز دیگری است

خدایی، تجربه‌های جدید! آن فانتزی‌ها دیگر کارش را کرده و به نوعی شاید اشباع شده باشد. من فکر می‌کنم در کتاب «دویدم و دویدم به یک پلنگ رسیدم»، شیطنتهای‌تان به اوج رسیده. بنابراین، نیازمند یک زمینه جدید است. شیطنتهای شما به اضافه طنز، اما با تکنیک ماهر ترکیب‌بندی جدید. حس می‌کنم شما خودتان هم تاحدی این را احساس می‌کنید. مثلاً آخرین کاری که انجام داده‌اید، خیلی عوض شده و آدم فکر می‌کند که اصلاً وارد یک دنیای جدید، یک کشور جدید شده.

**بیدقی:** البته آقای اکرمی، نباید از حق بگذریم که تصویر آن قوری که شبیه مرغ است و حتی در کارهای اولیه‌شان، مثل «ک مثل کلاغ»، میل به نوجویی وجود دارد. در واقع، کاری کرده که تا حالا کسی این کار را نکرده.

**اکرمی:** منتهی تکنیک ثابت است.

**بیدقی:** تکنیک، بله. من دفعه قبل هم با فرشید (شفیعی) بحث همین بود. گفتیم: تو یک بار بیا تجربه کن. اصلاً بیا با سنگ کار کنیم. با پارچه کار کنیم. همه‌اش در آب رنگ و گواش نباش. حالا ما از تکنیک آقای خدایی که بگذریم و بگوییم دوست دارد این جوری کار کند در پایه کار و در خطوط

کار و در موضوع، مخصوصاً این که موضوع مال خودشان است، خیلی کارهای جدیدی کرده‌اند. من واقعاً لذت بردم از آن کاری که تکه‌ای از مقوا بریده شده بود: «روبا» و «لنگه کفش». اگر خود این تکه شبیه روبا بود، ارزشی نداشت، اما می‌گوید این پروژه‌اش است و بعد خط می‌کشد و می‌شود بدنش. بعد بچه باید خودش کشف کند که مثلاً این یک مار است. آن پایه را ایشان در ذهنیت بچه گذاشته است.

همین «متافرم»‌های عجیب و غریب که ایشان کار کرده، خودش خیلی ارزش دارد. آن «تایگری» که از اول جلسه مانده زیردستان، خیلی دوست داشتیم که دوستان هم ببینند. واقعاً این کارها نشده و در خارج از کشور، خیلی اهمیت می‌دهند. حالا ما می‌توانیم کارهای ایشان را از طریق آقای جواد بفرستیم برای آن ناشر.

**اکرمی:** خیلی خوب است و امیدوارم این جلسه، یک شروع باشد. آقای خدایی، نکته‌ای که می‌خواستم بگویم و واقعاً یادم رفت، این است که یک ویژگی که شما دارید و تقریباً در بین تصویرها تک است و شاید مثلاً فقط با آقای همتی آهویی قابل مقایسه باشد، نوع نگاه‌تان است. نگاه‌تان خیلی تازه است؛ مثل همین قوری که حرکت می‌کند. نگاه‌تان به عناصر تصویری خیلی تازه است. این چیزی بود که می‌خواستم بگویم و فراموش کردم. شما اگر نکته‌ای دارید، می‌شنویم.

**خدایی:** نکته‌ای که آقای طلایی در مورد

تکراری بودن کار گفتند، من هنوز هم با این موضوع یک مقدار مشکل دارم. واقعاً تکراری بودن تعریفش چیست؟ آیا این که ما تکنیک‌ها را عوض کنیم، یعنی در کار تنوع ایجاد شده؟ یا این تکراری بودن، در تفکر و نگاه است؟ من فکر می‌کنم این بخش قضیه، هنوز خوب باز نشده. معمولاً وقتی کاری از نظر تکنیکی تنوع دارد، ما دیگر به آن تکراری نمی‌گوییم. درحالی که به نظر من، تازگی نگاه هم به همان اندازه اهمیت دارد.

وقتی می‌گوییم فلان کار تکراری است، بیشتر از جنبه تکنیک بصری‌اش می‌گوییم و این که مثلاً از چه موادی در آن استفاده شده است.

**طلایی:** آقای خدایی، حرف من به فرم و تکنیک رنگ‌گذاری مربوط می‌شود. وقتی فرم‌ها تکرار می‌شود، نوع تکنیک رنگ‌آمیزی هم تکرار می‌شود. آن وقت، ما سه چهار کتاب را کنار هم

می‌گذاریم و بدون این که داستان‌شان را بخوانیم، فکر می‌کنیم این تصویر ممکن است مال این کتاب هم باشد. این‌جا دیگر از اصطلاح «تکرار» استفاده می‌کنیم. وقتی ما یک کتاب شما را می‌دیدیم، می‌گفتیم این خیلی قشنگ است، ولی وقتی یک مجموعه کار می‌بینیم که از نظر فرم و رنگ، خیلی شبیه هم هستند، آن وقت این ذهنیت در مخاطب ایجاد می‌شود.

**اکرمی:** خوب، از همه دوستان تشکر می‌کنیم و امیدواریم به شما خوش گذشته باشد.

**رویا بیژنی:** من مطلبی در مورد آقای بیدقی دارم. زمانی من حرفی به ایشان زدم به اشتباه که دلم می‌خواهد همین‌جا حرفم را پس بگیرم. اولین باری که آقای بیدقی را دیدم، خیلی از کار خودشان تعریف کردند و از خودشان. من به ایشان گفتم که روی‌تان خیلی زیاد است (حرف بدی زدم). دارم فکر می‌کنم که اگر ایشان در مورد کار، روی‌شان زیاد است، واقعاً نسبت به سن‌شان، تجربه زیادی کسب کرده‌اند و کارهای‌شان خیلی زیباست و هرکس دیگری جای ایشان بود، رویش زیاد می‌شد. به ایشان حق می‌دهم و حرفم را پس می‌گیرم. دست‌شان درد نکند.